

منبع حکمت شود، حکمت طلب

نکاتی از سرگذشت احوال و آثار حکیم الهی

حاج ملا هادی سبزواری

سید محمد دامادی

۱. ترویج اسلام و عظمت ایران و سر بلندی ایرانیان، تنها با زنده نگاه داشتن نام و نشر آثار بزرگانی امکان پذیر است که بنا بر حوالت یزدانی، در طول مدت زندگانی شهاب آسای مرگ انجام خویش مثلی اعلاهی حیات طیبه و موجب افتخار و سرفرازی مردم ایران بوده و با تألیف و تصنیف آثاری چند، موجب اعلاهی کلمه توحید و تحکیم عقاید دینی و نشر معارف گردیده‌اند. و بقای فلسفه و عرفان در این سرزمین، مرهون فداکاری‌ها و مجاهدت‌های صمیمانه کسانی است که به هدایت خدا، با کناره گیری از اموری که موجب اتلاف وقت و تضييع عمر و انغمار در دنیا و آلودگی روح و روان و سرانجام حرمان از مواهب علمی و عملی می‌گردد، اوقات فعال حیات خویش را به عنایت بی‌ علت حضرت بی‌ نشان به مطالعه و تفکر و تدبیر و تعمق و تتبع در کتب علمی و سیر و سلوک نظری و عبادات عملی مصروف داشته، به وظیفه شرعی و اخلاقی و وجدانی خود مردانه قیام کرده‌اند.

فعل آمد حصه مردان مرد حصه تو، گفت آمد، ایننت درد

عقل کل و نفس کل، مرد خداست عرش و کرسی را بدان کز وی جداست

مظهر حق است، ذات پاک او زو بجو حق را و از دیگر مجو

۲. عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج ملا هادی سبزواری، علاوه بر تمحّص و تمهّر در حکمت و عرفان و استیلا و تضرّع بر علوم اسلامی و آگاهی بر ابواب گوناگون دانش و

معرفت، از لحاظ زهد و مقام معنوی و عبور از مرحله تمثّل و وصول به مرتبه تحقق نیز پایگاهی شامخ و مکاتبی رفیع را دارا است و از آن رهروان چالاک و مردان گرم سیر بوده است که در حق آنها سروده‌اند:

هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا

(مرلوی ۱۳۷۱: دفتر ۲ / بیت ۲۱۳۶)

وجود این قبیل برگزیدگان خدا در قلمرو ارشاد و در کسوت تربیت و تعلیم و تهذیب بوده است که در جمع کمال، شمع اصحاب می‌شدند و اسوه و معیار شناخت و اتخاذ طریق پیروان به شمار می‌رفتند و شاگردان و نو عهدان نوتعلم به محض مجالست با ایشان، در سلک ارادتمندان درآمده، برای درک کامل عقاید و افکار فلسفی و عرفانی ایشان به تلاش و کوششی خستگی‌ناپذیر می‌پرداختند.

حکیم سبزواری در شرایط دشوار فرهنگی و علمی و در روزگار بی‌خبری عصر خویش، عمر شریف خود را یکسره وقف تحصیل و کسب دانش و فرهنگ و نشر معارف حقه و اشاعه معرفت و پراکندن فضیلت ساخته است و کسانی که از خوان بی‌دریغ افکار و آثار امثال او بهره‌مند می‌گردند، موظف‌اند با خدمت در حد وسع و طاقت خویش به تفحص و تتبع در فلسفه و عرفان اسلامی، که ایرانیان در ایجاد و گسترش آن سهمی انکارناپذیر و در خور ستایش داشته‌اند، پردازند. تحقیق و مطالعه در سیر اندیشه فرزندگان ایران اسلامی، که در زمینه تکوین و تدوین و تعالی میراث فلسفی و عرفانی نقشی اساسی ایفا کرده‌اند، آشکار می‌سازد که افکار و اندیشه‌های فلسفی و به عبارتی رشته تفکر علمی و منطقی در ایران، هرچند گاه دچار خسوف و کسوف موقتی و جزر و مد موسمی گردیده است؛ اما هیچ‌گاه به کلی قطع نشده و همواره در تحول و تعالی و تکامل تدریجی بوده است. علاوه بر آن، چنین کاری مفید این فایده نیز هست که با گسترش مطالعات فلسفی در میان ایرانیان، تحصیل علوم عقلی بار دیگر مقام شامخ خود را بازیابد و دانشجویان نژاده و آزاده ایرانی با اتخاذ صراط مستقیم، نیروی لایزال

جوانی خود را مصروف شب مطالعه و روز درس^۱ و دعای صبح و آه شب و دستیابی بر کلید گنج مقصود^۲ و سرانجام، اشارت وصال و پیوند با دلدار گردانند و با به کار انداختن عقل خداداد، افزایش معرفت و آگاهی خویش را در حد زمان و جهان کنونی به مقامی رسانند که عقل صریح نمای را - که دیده بان دل و دست نشاندۀ خدای است - هرگز از حکمرانی بر مسند قضا معزول ندارند و پای آن را به زنجیر جنون افزای تقلید (قبول قول الغیر من غیر دلیل ← علامه حلی: ص ۴) پایبند و اسیر نگردانند.

۳. حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ هـ ق) حکیم و متخلص به اسرار، با ۷۸ سال عمر، از آن مردان به راستی روشن ضمیر و ساده و بی آرایش و در حقیقت از اختیار عالم آفرینش بوده است که علاوه بر آنکه به لطف و عنایت الهی، از حیث هوش و استعداد ذاتی و جودت فکر و فهم و زیرکی و اصالت و نجابت خانوادگی و استقامت نظر و حسن تألیف آثار و روانی تقریر و لطف بیان و طلاقت لسان^۴ بی نظیر بوده است؛ از روی فطرت، پرهیز از تجمل و قناعت و زندگانی خالی از خودنمایی را دوست می داشته و

۱. لذات دنیوی، همه هیچ است نزد من
روز تنعم و شب عیش و طرب مرا
در خاطر از تغیر آن، هیچ ترس نیست
غیر از شب مطالعه و روز درس نیست
(نسب به خواجه نصیرالدین طوسی)

۲. دعای صبح و آه شب، کلید گنج مقصود است بدین راه و روش می رو که با دلدار پیوندی
۳. نزدیک و برابر با سال جلوس فتحعلی شاه قاجار بنا بر قولی (ز تحت، آقامحمدخان شد و بنشست
باباخان = ۱۲۱۲)، بوده است.

۴. کنت دوگوبینو- وزیرمختار فرانسه در ایران، در سالهای ۷۴-۱۲۷۱ هـ ق کتابی تألیف کرده است که در
۱۹۲۳ م، در پاریس انتشار یافته و همایون فرهوشی آن را با عنوان مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، جامه
پارسی پوشانیده است. وی در صحایف ۸۷۸۴، درباره سبزواری اظهار نظرهایی درخور توجه دارد. از
جمله می نویسد:

«... اکنون در سلک حیات و سنین عمرش تقریباً به هفتاد می رسد. در ایران به قدری بلند مرتبه است که
باید ... مقام خاصی برای او قابل گردید ... از فلاسفه عالی قدری است که معلوماتش بر شالوده محکمی
قرار دارد ... به خانواده متوسطی تعلق دارد که چندان از دارایی بی بهره نیست ... با قناعت امرار معاش
می کند ... ابتدا هدیه و ارمغانی از هیچ کس نمی پذیرد. هر روز در ساعت معین، مانند «کانت» فیلسوف
آلمانی، به مسجد می رود... در میان یک نوع سکوت آمیخته به احترامی، شروع به صحبت می کند. بنا بر
قاعده عمومی، هرگاه از طرفی ذهن آشنایان به موضوع را روشن می کند، از طرفی هم اشخاصی را که
نسبت به موضوع بیگانه هستند در تحیر و سرگردانی فرومی برد.»

چنان‌که خود می‌گوید: «اللَّهُ هِدَانِي وَ عَلَّمَنِي وَ رَبَّانِي» زندگی مادی را با عفاف و انزوا و مجانبت از هوی و تقلیل غذا و به تأیید خدا، خودداری از استعمال فضول دنیا و اجتناب از محرّمات و مکروهات و مواظبت بر فرایض شرعی و مراقبت بر نوافل سپری ساخته است و با تحمل ریاضت‌ها و اقامت همراه با استشعار در جوار معصوم به مقام سکینه و طمأنینتی ربانی رسیده، حیات طیبه و قابل‌ارزیابی^۱ داشته و مصداق کامل اولیای مستور^۲ و روی پوشیدگان پردهٔ قدس و عصمت الهی و به تعبیر لطیف حافظ، از «ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت» و مدلول حدیث پیامبر (ص) «إِنَّ لِلَّهِ أَوْلِيَاءَ أَخْفِيَاءَ» واقع گردیده است، که «جلال‌الدین محمد» در حق آنها سروده است:

صد هزاران پادشاهان و مِهان سرقرانانند زان سوی جهان
نامشان از رشک خود پنهان بماند هر کدایی نام ایشان را نخواند
رحمت و رضوان حق در هر زمان باد بر جان و روان پاکشان

(مولوی ۱۳۷۱: ۹۳۱/۲)

حاج ملا هادی با آنکه در میان خلق به سر برده و به نشر معارف اشتغال داشته، اما کسی او را چنان‌که به‌واقع بوده است، نشناخته و به مقام ریاست باطنی او پی نبرده است و از این رو، از جهتی نمونهٔ همان عبد صالح بوده است که در داستان موسی و خضر علیهما السلام در قرآن کریم، سورهٔ کهف آمده است: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً

۱. سقراط (۴۷۰-۳۹۹ ق.م) سخنی درخور اعتنا و بسیار دقیق دارد:

“Unexamined life is not worth giving.”

که نگارنده آن را چنین به پارسی درآورده است: «عمرِ ارزیابی نشده ارزشی ندارد.» (فارسی عمومی ۱۳۷۴ / ۱۳۷۰ ص ۶۷۷).

۲. محی‌الدین ابن‌عربی (۱۲۳۱: ۳۰، جزء ۱۸ «من الفتح الملکی»، ص ۲۵۷، ذیل ف ۲۵۵) به مناسبت سخن، در معرفت طبقهٔ اولی و الثانية من الأقطاب الرکبان (أصحاب تدبیر - مرادون، مدبّرون، ص ۵۰۲، فهرست مفردات فنی) می‌نویسد: «ولأصحاب هذا المقام، التصريف والتصرف في العالم، فالطبقه الأولى من هؤلاء تركت التصرف لله في خلقه، مع التمكن و تولية الحق لهم إياه تمكناً. لا أمراً لكن عرضاً. فلبسوا الستر، ودخلوا في سُرَادَاتِ الغيب، واستترُوا بِمُحِبِّ العوائد، ولزموا العبودية والامّ فتقار. وهم الأفتیان الظرفاء، الملامتیة، الاخفیاء الأبریاء.»

مِنْ عِبْدِنَا وَعَلَمْنَا مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۱ (قرآن: ۱۸/۶۵)

۴. وی در تأسیس قواعد علمی و تحقیق در غوامض فلسفی و عویصات^۲ عقلی^۳، بعد از روزگار صفوی و متعاقب آن تا عصر زندگانی خویش، در صف اول حکما و عرفا و بزرگان معرفت و فضیلت بوده است؛ از حیث بهره‌مندی از فهم فلسفی و استقامت ذوق و حسن سلیقه در تحریر و تنظیم مباحث فلسفی و عرفانی، از محققان عالم و از نوادر روزگار خویش به شمار رفته است؛ و آراستگی‌اش به مقام زهد و ورع و تقوا و رفعت منزلت عمل به علم^۴ و سلامت روح و صفای باطن حکیم، او را همچون ملکی مقرب در عرصه خاک و در شمار مردان صاحب‌نفس و عاری از هوس و غرض و بزرگواری تجربت اندوخته و علم آموخته و نیک‌اندیش در آورده و مصداق کامل مفاد آیه «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (قرآن: ۲/۲۷۲) واقع گردیده است.

۵. پس از سالی چند تحصیل مقدمات علوم شرعی و عقلی، پدرش حاج محمد مهدی سیزواری در مراجعت از سفر مکه، در سال ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ هـ ق، در شیراز به رحمت حق واصل می‌شود. ۱۲۳۲ هـ ق، وی در سن بیست سالگی به قصد ادای فریضه حج از زادبوم

۱. در سوره کهف آیه ۶۵ (پس یافتند بنده‌ای را از بندگانی ما که داده بودیم او را رحمتی از نزد خود، و آموخته بودیم او را از نزد خود دانشی.)

۲. عویصات، ج عویصه و هوالمشکل الّذی یصعب استخراج معناه.

۳. «عقل»، بر اطلاق، کلید خیرات و های‌بند سعادات است. و مصالح معاش و معاد و دوستکامی دنیا و رستگاری آخرت بدو باز بسته است و آن دو نوع است: غریزی... و مکسب... (کلیله و دمنه ۱۳۴۵: ص ۲۸)، «... و عقل به هشت خصلت بتوان شناخت: اول رفق و حلم، و دوم خویشتن‌شناسی، و سوم طاعت پادشاهان و طلب رضا و تحزّی فراغ ایشان، و چهارم شناختن موضع راز و وقوف بر محرمیت دوستان، و پنجم مبالغت در کتمان اسرار خویش و از آن دیگران، و ششم بر... چرب زبانی‌کردن و اصحاب را به سخن نیکو به دست آوردن، و هفتم بر زبان خویش قادر بودن و سخن به قدر حاجت گفتن، و هشتم در محافل، خاموشی را شعار ساختن و از اعلام چیزی که نهرسد و از اظهار آنچه به ندامت کشد احتراز لازم شمردن.» (کلیله و دمنه ۱۳۴۵: ص ۳۲؛ ابن عربی ۱۳۷۰: ص ص ۹۱-۸۳)

۴. به مصداق حدیث: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ أُورَثَهُ اللَّهُ عِلْمًا مَا لَا يَتَلَمَّ» و به نقل از ابوعلی دقاق، در ضمن شرح احوال او در تذکرة الأولیاء آمده است: «مقصود از علم، عمل است و تواضع.» (عطار ۱۳۲۱: ج ۲، ص ۱۹۲) و «صائب» نیز سروده است:

گرفتم آنکه کتب‌خانه جهان از توست ز علم، هر چه عمل می‌کنی همان از توست

خود، سبزوار، عزیمت می‌کند. شوق قلبی و شوق غیبی او را به اصفهان می‌افکند و عشق مانع سوزِ وی به تعلمِ حکمت، قصد عزیمت او را به اقامت تبدیل می‌سازد و مؤونت سفر حج را به کتاب و لوازم اقامت مصروف می‌دارد. نخست به درس شیخ محمدتقی صاحب - هدایة المسترشدين و معروف به رئیس‌الأصولیین - و نیز درس حاج محمدابراهیم کلیاسی صاحب - اشارات الأصول - حضور می‌یابد؛ اما توفیق خدای سبحان، او را که از هر فرصتی برای آموختن بهره می‌جست، به تحصیل علوم حقیقی و انجام ریاضت‌های شرعی راهبر و اوقاتش صرف تحصیل حکمت اشراق می‌شود. مدتی کم‌تر از ده سال، در خدمت آگاه به حقایق الهی ملا اسماعیل اصفهانی (ابن ملا سمیع - ف ۱۲۴۳ هـ ق - که او را ملا اسماعیل واحدالعین می‌گفتند و سبزواری احتراماً للتأدیب او را ذوالعینین می‌خوانده و از شاگردان استادالکل آخوند ملا علی نوری - ف ۱۲۴۶ هـ ق - حکیم متوطن اصفهان بوده است) و آخوند ملا علی نوری، شاگرد و استاد هر دو، به تحصیل حکمت مداومت داشته است. ملا اسماعیل درب‌کوشکی اصفهانی حکیم واحدالعین سه سال زودتر از استاد خود، ملا علی نوری، وفات یافته است (جلال‌الدین همای: ص ص ۲۰-۳۳).^۱ حاج ملا هادی در ایام اقامت خود در اصفهان مبلغ یکصد هزار تومان (که در روزگار حیات او اندک نبوده) به نیازمندان رسم نثار به جا آورده و بدون اسم و رسم و بی‌نام و نشان به مستحقان فیض رسانیده است.

در سال ۱۲۴۲ هـ ق، در سن سی سالگی از اصفهان به خراسان می‌رود و مدت پنج سال در مدرسه حاج حسن به تدریس معقول و منقول، فقه و تفسیر و حکمت می‌پردازد و «با آنکه اعتنای وی به حکمت - سیما اشراق - بیش‌تر بود، علما از حکمت به کلیه اعراض داشتند». در مراجعت از اصفهان، قدری از اموال موروثی را به فقرا و ارحام و سادات و ارباب استحقاق انفاق کرده ... هرگز از کسی چیزی نخواست و هدیه‌ی

۱. جلال‌الدین آشتیانی (۱۳۶۰: ص ص ۶۰-۶۲) در این زمینه رأی دیگری دارد.

نپذیرفته است.^۱ با این مقدمات شایسته است گفته شود:

وَجَدْنَاهُ أَعْلَى النَّاسِ بَجْدًا وَ سُؤْدَدًا وَ أَبْتَطَّهُمْ بَاعًا وَ أَغْمَرَهُمْ نَدَى
وَ أَسْتَعْمَهُمْ جَارًا وَ أَشْرَفَهُمْ أَبَا وَ أَكْرَمَهُمْ أَضْلًا وَ قَرَعًا وَ مَحْتَدًا

(عوفی ۱۳۳۵: بخش ۱، ص ۸)

(او را بالاترین مردم از جهت بزرگواری و سروری یافتیم و گشاده‌دست‌ترین و بخشنده‌ترین آنان و نگه‌دارترین ایشان همسایه را (از ستم) و شریف‌ترین آنان از جهت پدر و بزرگواری‌ترین ایشان از جهت اصل (گوهر) و فرع (خویشاوندان) و طبع (سرشت) یافتیم).
۶. در سال ۱۲۵۰ هـ.ق، یعنی اواخر سلطنت فتحعلی شاه قاجار عازم سفر بیت‌الله می‌گردد و در بازگشت، به خاطر ناامنی راه و درگذشت سلطان زمان، مدتی را ناشناس در کرمان اقامت می‌کند. و بنا بر اظهار ارباب اطلاع، مانند ملامتیان با خمول و گمنامی برای کسر نفس به نام هادی آقا در مدرسه معصومیه به جاروکشی روزگار می‌گذرانند (سید محمد دامادی ۱۳۶۷: صص ۹-۱۵). نظر به اینکه زن اولش در گذشته بود، دختر خادم مدرسه، به نام ملاعارف، را به زنی می‌گیرد و به حلقه درس گرم و شیرین سید جواد امام جمعه (ف ۱۰ ذی‌القعده ۱۲۸۷ هـ.ق) می‌پیوندد. سفر حج و اقامت حاجی در کرمان سه سال به طول می‌انجامد. در سال ۱۲۵۱ هـ.ق، حاج سید جواد شیرازی در مدرسه معصومیه از حکیم دیدار می‌کند و به مراتب علم و اطلاع وسیع حاجی وقوف می‌یابد. در سال ۱۲۵۲ هـ.ق، حاج ملاهادی به سبزواری، زادبوم خود باز می‌گردد و سی و هفت سال اخیر عمر خود را با مشعل نورپاش حکمت به تربیت خواص و آموزش و عرضه «ودایع خاصه الهیه» به مستعدان اشتغال می‌ورزد و زادگاه خود را به وجود حکیمی عارف و انسانی کامل و فیلسوفی مرتاض و پیری فیاض می‌آراید و از فارسان بلامنازع مضممار معرفت و ایقان و پیشوای سالکان طریق هدایت و عرفان می‌شود و به مدد انوار عالم آرای حکمت و درایت و معرفت، قلمرو شریعت را تمشیت می‌بخشد و رهروان طریقت را دستگیری و

۱. به سخن گوینو در مورد قبل استناد شده است.

هدایت، و دلدادگان حقیقت را حمایت می‌کند و وجودش مایه خیر و برکت و رحمت برای مردم قبیلت و ناحیت می‌شود. با زدودن زنگ علایق از لوح وجود، در شمار معدود آدمیان عرصه خاک در می‌آید که با برخورداری از موهبت عقل ذاتی، بنا بر سیره و شیوه بسیاری از اعظم عرفا و حکمای ربانی، جمیع مراتب سلوک و مقامات را، از تبث تا فنا و پایه پایه تا ملاقات خدا، پیموده و از لحاظ خردمندی و فرزاندگی و درک راز و رمزگیتی، مصداق کامل خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای واقع گردیده و در نتیجه غزای با نفس لثیم، رستم دل و جان و سرور مردان^۱ شده‌اند و به تعبیر فردوسی حکیم:

سر موبدان گشت و شاه زدان چیراغ بزرگان و اسپهبدان

چنان پاکتن گشت و پاکیزه جان که بودی بر او آشکارا، نهان

(فردوسی ۱۳۱۳: دفتر ۶، ص ۱۵۱۴)

و خود به اهمیت وجودی و مقام معنوی خویش آگاهی داشته است، آنجا که فرموده است:

نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون گر نبودی به زمین، خاک‌نشینانی چند

۷. در تاریخ ادب و فرهنگ ایران، همواره نوعی طغیان مخفی نسبت به قدرت مهار نشده و خودکامگی بی‌بندوبار وجود داشته است؛ زیرا اگر دقت کنیم در طول تاریخ این سرزمین، میران نوروژی در اغلب موارد، دهن‌بین و دمدمی مزاج و نارسته از دور احوال^۲ و عاری از سکینه خاطر و استقرار باطنی و در نتیجه، اغلب نسبت به مردم دارای سوءظن و سریع‌التصمیم و خطرناک و برای مردم نگرانی آفرین بوده‌اند. در چنین فضایی بوده است که حافظ بوی خیری از اوضاع جهان به مشامش نرسیده و به روایت

۱. مدلول بیت جلال‌الدین محمد در دیوان شمس:

تورستم دل و جانی و سرور مردان اگر به نفس لثیمت، غزا توانی کرد

(مولوی ۱۳۵۸: ۲/۲۳۷ و ۳۸؛ ابن عربی ۱۳۷۰: ص ۱۰۴)

۲. «مشایخ طریقت برآن‌اند که «اقداجز به مستیمی که از دور احوال رسته باشد، دست نیاید.» (سید محمد

دامادی ۱۳۷۵: ص ۱۰)

او، شاه ترکان، سخن مدعیان را شنیده و از مظلمه خون سیاوش نیز شرم نداشته است.^۱ شاید بی جهت نباشد که در سخنان مشایخ صوفیه بر لزوم پرهیز از صحبت سلاطین تأکید ویژه‌ای ملاحظه می‌شود. چنان‌که سفیان ثوری می‌گوید: «چون درویش گیرد توانگر گردد، بدان که مُرای است و چون گیرد سلطان گردد، بدان که دزد است.» (عطار ۱۳۲۱: ص ۱۹۲). و هم می‌گوید: «بهترین سلطانان آن است که با اهل علم نشیند و از ایشان علم آموزد و بدترین علما آن که با سلاطین نشیند.» (ص ۱۹۳) و در ذکر عبدالله مبارک می‌خوانیم که «در تقوا تا حدی بود که یکبار در منزلی فرود آمده بود و اسبی گرانمایه داشت. به نماز مشغول شد. اسب در زرع شد. اسب را همان جای بگذاشت و پیاده برفت و گفت وی کشت سلطانان خورده است.» (ص ۱۸۰). «داستان امیر بلخ و سگان شکاری و قحطی در بلخ» (ص ۱۹۶ - ۱۹۷) و «مکالمه شتیق و هارون و صراحت بیان او» (ص ۱۹۸ - ۱۹۹) و «داستان دیدار سلطان محمود از ابوالحسن خرقانی و سخنان فیما بین آن دو» (ج ۲، ص ۲۰۸) و «زندگی شبلی و تنزه او از مقام امارت دماوند و کیفیت تبری جستن و بحلی خواستن او.» (ص ۱۶۳) و تأکید همراه با تحذیر او از صحبت سلاطین: «بر شما باد که حذر کنید از صحبت سلاطین که ایشان را رأی چون رأی کودکان بود و صولت چون صولت شیران و گفت شیوه سلاطین آن است که از ایشان، صبر نیست و با ایشان طاقت نیست.» (ص ۱۹۵ - ۱۹۶) و لزوم احتیاط در رفتار با سلاطین: «هر که بر سلطان دنیا دلیری کند، مالش برود و هر که با صالحان دلیری کند و مخالفت ایشان ورزد، بنیادش برود و ایمانش با خطر باشد.» (ص ۲۹۷) در سخن «ابواسحاق شهریار کازرونی» مثنوی از خروار روایات و سخنان در این مقوله است. داستان زیر نیز در این زمینه خواندنی است:

«يُقَالُ إِنَّ بَعْضَ الْمَلُوكِ مَرَّ بِبَعْضِ الرَّهَادِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الرَّاهِدُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا عَبْدَ عَبْدِ! فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: وَلِمَ قُلْتَ ذَلِكَ؟ قَالَ لَهُ الرَّاهِدُ: لِأَنَّكَ عَبْدُ الْهَوَى وَالشَّهْوَاتِ وَأَنَا اسْتَعْبَدْتَهَا، فَأَنْتَ عَبْدٌ لِمَنْ هُوَ عَبْدِي.» (ابوطالب مکی: ج ۲، ص ۴۲).

و جلال‌الدین محمد در مثنوی، با الهام از داستان فوق، منظومه ذیل را سروده است:

گفت شاهی شیخ را اندر سخن چیزی از بخشش ز من درخواست کن
گفت ای شه شرم نباید مر ترا که چنین گویی مرا زین برتر
من دو بنده دارم و ایشان حقیر وان دو برتر حاکمان‌اند و امیر
گفت شه آن دو چه‌اند. آن زلت است محفت آن یک، خشم و دیگر شهوت است^۱

(مولوی ۱۳۷۱: ۲ / ۱۴۶۵ - ۱۴۶۸)

و به همین جهت، مشایخ گفته‌اند: «تا تو طالب دنیا باشی، دنیا بر تو سلطان بود و چون از وی روی بگردانی، تو بر وی سلطان باشی.» (عطار ۱۳۲۱: ج ۲، ص ۲۳۵).

بنا بر اظهار معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی - صاحب شدالآزار، شیخ نورالدین خراسانی از صحبت حکام به شدت نفرت داشت. می‌گویند روزی حاکم وقت به دیدار وی رفت. چون شیخ خبر یافت، روی ترش کرد و با تندگی گفت: «اینها از من چه خواهند؟ که وقتم را پریشان می‌دارند! نه انسی با آنها دارم و نه حاجتی» (جنید شیرازی ۱۳۲۸: ص ۱۴۷) و قوام‌الدین عبدالله یکی از استادان حافظ نیز طی قطعه‌ای به دوستان خود توصیه می‌کند:

عَلَيْكُمْ بِالْحَابِرِ فَالزَّموها وَإِيَّكُمْ وَأَصْحَابِ الدَّوَاةِ
فَاِلْوَالِيَةِ الْعُلَمَاءِ عَزْلٌ وَعَزْلٌ وَلَايَةِ الْعَمَلِ آتٍ

(جنید شیرازی ۱۳۲۸: ص ۸۷)

(دوات اهل قلم را ملازم باشید و از اصحاب قلمدان بر حذر، از آنکه ولایت اهل علم عزل ندارد اما عزل از فرمانروایی برای کارگزاران، آمدنی و رویدادی است.)

با این مقدمات، شاید از فرط آگاهی و هوشمندی و کمال واقع‌بینی بوده است که شیخ اجل سعدی - در مقام ترجیح - ترک احسان خواجه را از احتمال جفای توایان اولی‌تر^۲ دانسته و «حافظ» نیز صحبت حکام را با ظلمت شب یلدا^۳ برابر شمرده است.

۱. فروزانفر در مآخذ قصص و تمثیلات (۱۳۳۳: صص ۵۳ - ۵۵) منابع داستان را به شرح بر شمرده است، اما قدمت و صحت تطبیق مفاد مآخذ بالا را ندارد.

۲. ترک احسان خواجه اولی‌تر کاحتمال جفای توایان (سعدی)

۳. صحبت حکام، ظلمت شب یلداست (حافظ ۱۳۶۲).

۸. از نمونه‌های یاد شده آشکار است که حکیمان و عالمان راستین، ارتباط با حکام را نوعی خسارت روح دانسته‌اند و مصاحبت با ارباب قدرت ظاهری را مایهٔ پریشانی فکر و کدورت جان و پرهیز و اجتناب از آنها را بر خود فریضه شمرده‌اند. و ناگفته پیداست که رمیدگی و سرخوردگی نیکان و پاکان موجب غلبهٔ فرصت‌طلبان بی‌مرام و استیلائی اوباش و رنودی شده که کارشان شیروی و سیاهکاری بوده است و با حربا صفتی، رنگ محیط را به خود گرفته، با امرا و حکام سازگاری و دلنمودگی نشان داده، قدرت کور را وسیلهٔ دستیابی به مقاصد شوم خویش ساخته‌اند. بی‌جهت نیست که حافظ، با تأمل سرشار از عبرت در تاریخ ایران، هوشیارانه ناقوس هشدار را به صدا درآورده و در مقام نهی گفته است:

مکن که کوکبهٔ دلبری شکسته شود چو بندگان بگریزند و چاکران بجفتند

(حافظ ۱۳۶۲: ص ۴۰۸، غزل ۶/۱۹۶)

در دوره‌ای که دربار پادشاه، خود کانون خوشامدگویان و دستگاهی دلقک‌پرور و کریم شیرهای‌پسند بوده است و شاه تسلیم جاذبهٔ گناه و مجلس او قلمرو عمل و اقدام مطربان و ندیم پیشگان - چندان که در بازگشت از آخرین سفر خود به فرنگستان به صدراعظم خود گفته است: «صدراعظم! ما هیچ‌گاه به فرنگستان نمی‌رسیم؛ سعی کن تا زمانی که من زنده هستم، مملکت آرام باشد». در عصر فساد و انحطاط و مرداب راکد حکومت ناصرالدین شاه که خود بازیچهٔ امرا و گرفتار تحریکات دایم آنها بوده است^۱ - به طوری که هنگام عزل مسعود میرزا ظل‌السلطان، فرزند ناصرالدین شاه، معتمدالدوله فرهاد میرزا با مودی‌گری و فتنه‌انگیزی که در سرشت داشته، خطاب به او گفته است:

۱. در کتاب با ارزش *Through Persia by Caravan* اثر آرتور آرنولد (۱۸۷۷: ج ۱، ص ۲۱۹) چنین می‌خوانیم:

“One can imagine a good man killing himself in the effort to reform the Government of Persia. But success would seem impossible and endurance must lead to compromise with evil and corruption of every sort. A violent death would be the likely end of a good man in such a position, and wealth that of one who would accept the place and swim in the stream of corruption.”

«امروز روزِ شاهی تو است!» (ظل‌السلطان ۱۳۶۲: مقدمه) - هرگونه تحول در اوضاع، ناشی از تنازع دایمی میان مدعیان بود که امرا را گاه به عزت و قدرت می‌رسانید و گاه گرفتار نکبت و نکال می‌کرد. در چنین جوّ مسمومی است که فرزندان راستین ایران، از قبیل مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به شهادت می‌رسند و تاریخ‌نویسان و قلم به مزدانِ عصر به قلب و مسخ حقایق تاریخی می‌پردازند. آشکار است که حکیمان و فرزاندگانی همچون حاج ملاهادی سبزواری که همهٔ عوامل و اسباب برتری بر معاصران را در خود جمع داشته است، اما به توفیق و عنایت الهی در نتیجهٔ استغراق در زهد و تقوا و سیر و سلوک عرفانی به معنای واقعی، به عدالت درونی دست یافته و عشق را صلح کل و باقی را همه جنگ و جدل دانسته و عارفان را جمع و فِرَق را جمع پریشانی چندا نامیده است، کارنامهٔ عمل کارگزاران حکومت را در عصر ناصری در بی‌رحمی، فساد اخلاق، فتنه‌انگیزی اشخاص نالایق و جاهل و فاسد ملاحظه می‌کرده و خود در دنیایی سرشار از صفا و صمیمیت و به‌دور و برکنار از کشمکش‌های مادی و نیرنگ و فریبکاری به سر می‌برده است. با توجه به اینکه «حکم حکیم این است که حکم‌ها بر برادران فراخ کند و بر خود تنگ گیرد، که بر ایشان فراخ کردن ایمان و علم بود و بر خود تنگ گرفتن از حکم ورع بود.» (عطار ۱۳۲۱: ج ۲، ص ۲۶۶) و تسلیم به منشاء چنین تبهکاری‌ها و ناروایی‌ها - که اعمال قدرت را وسیله‌ای برای مقهورکردن اراده‌ها و دین را دامی برای فریب نموده است - به هیچ وجه موجه نبوده است، جز اینکه «به شهر خود رود تا شهریار خود باشد» چه می‌توانسته است بکند؟ علاوه بر آنکه، حکما و عرفایی مانند حاج ملاهادی سبزواری هیچ‌گاه عمر عزیز و ودیعهٔ الهی را در جست و جوی ممدوحان پرمدعا و اغلب نالایق، یا اظهار تملق و تکدی نسبت به ارباب بی‌مروت دنیا - که چیزی جز ضایع کردن عمر نیست و با مقاصد و غایات علم و اخلاق نیز منافات تام، و

۱. از ابیات مشهور غزل عارفانهٔ حاج ملاهادی سبزواری است:

عشق، صلح کل و باقی همه جنگ است و جدل عاشقان، جمع و فِرَق، جمع پریشانی چند

با فضیلت و معنویت مغایرت کامل دارد - تباه نساخته‌اند. پس جای تعجب نیست که ناصرالدین شاه چون روز سه‌شنبه غزّه صفر ۱۲۸۴ در سفر خراسان، بنا به دلالت و تأکید میرزا یوسف آشتیانی معروف به مستوفی‌الممالک (و ۱۳۰۳ هـ.ق)، پدر آقا میرزا حسن مستوفی‌الممالک و از مریدان حکیم، حاج ملاهادی سبزواری را در اتاقی گلی که فرش بوریا داشت و از هر زینتی حتی اندود کاهگل هم عاطل بود، زیارت کرد؛ از دیدار حکیم خرسند شده و پس از این ملاقات، همیشه از دیدار حکیم یاد می‌کرده و در یکی از نوشته‌های خود گفته است: «به عمر خود، احدی را به روحانیت حاج ملاهادی ندیدم.»

در عصر بی‌خبری قاجارها، راه و روش معدود افرادی نظیر حکیم سبزواری - که شخصیت والای اخلاقی و انسانی و مقام رفیع علمی و فلسفی و عرفانی او، علاوه بر توفیق و عنایت الهی، بیش‌تر مولود نبوغ فطری و فراست ذاتی او بوده است تا بهره‌مندی از محیط پیرامون - در واقع نجابت و علوی به تفکر فلسفی و عرفانی بخشیده که معرف تنزه صالحان و عارفان ربانی از قدرت‌های عارضی و زودگذر است و اینکه آنان مقرب‌الخاقانی و آب به آسیاب حکام جابر و خودکامه ریختن را جایز ندانسته، رفت و آمد با آنها را خلاف توکل و موجب سخط رحمان و مایه کدورت روح و آلودگی روان دانسته‌اند. به هر حال، وجود این قبیل افراد که به تعبیر بلند محقق طوسی در شرح اشارات «هم از نقاء سریرت برخوردار بوده و هم از استقامت سیرت»، موجب مباهات و افتخار و مایه بصیرت چشم عبرت‌بین فرزندگان مسلمان ایرانی است.

مَا النَّاسَ إِلَّا الصَّالِحُونَ حَقِيقَةً وَ سِوَاهُمْ مُتَطَفِّلٌ فِي النَّاسِ

(یوسف بن یحیی ابن زیات ۱۹۵۸: ص ۹۶)

از هزاران اندکی زین صوفی‌اند بساقیان در دولت او می‌زینند

(مولوی ۱۳۷۱: ۲ / ۵۳۴)

«وَأَمْثَلُ الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (قرآن: ۱۰۷/۳)^۱

۱. در سوره آل‌عمران (اما روسفیدان (مؤمنان) در بهشت که محل خدا است، در آیند و در آن جاوید منتعم باشند.)

مظهرِ عزت و محبوب به حق از همه کروبیان، بُرده سَنَق

(مولوی ۱۳۷۱: ۶/ ۲۰۷۶)

۹. حکیم سبزواری هر کسی را به شاگردی خود نمی پذیرفته است و داشتن معلومات مقدماتی خواندن و فهمیدن کتاب جامع المقدمات و آثار سیوطی را در صرف و نحو عربی، و مطوّل را در معانی و بیان، و کبری، شرح شمسیه، شرح مطالع را در منطق، هندسه اقلیدس و نجوم و مبانی فقه و علم کلام، و استیلا بر آثاری از قبیل هدایه میبیدی، تجرید خواجه نصیر با حواشی ملا علی قوشچی و شوارق ملا عبدالرزاق لاهیجی داماد ملاصدرا، و برآمدن از عهده امتحان این دروس را از ضرورت های تحصیل نزد خویش می دانسته است. دوره تحصیل در محضر حاج ملا هادی نیز هفت سال بوده و در مجموع هزار نفر از محضر علمی و انفاس قدسیه او بهره یاب و برخوردار گردیده و هر یک به میزان وسع و توان، میراث فلسفی و عرفانی را به اخلاف سپرده، مشعل ادب و معرفت و فضیلت را به نوبه خود فروزان نگاه داشته اند. لازم است یادآوری شود که حکیم سبزواری درس خویش را هم، پس از ذکر بسم الله، با این بیت لطیف عرفانی و فلسفی آغاز می کرده است:

هرگز از قسمت نمی باید گریخت عین الطاف است ساقی هر چه ریخت

۱۰. آثار حاج ملا هادی بالغ بر هفده مجموعه می شود، شامل: حواشی بر اسفار اربعه صدر المتألهین، حواشی بر کتاب الشواهد الربوبیه، حواشی بر مبداء و معاد ملاصدرا، شرح بر مفاتیح الغیب ملاصدرا، شرح أسماء به سبک حکمت متعالیه ملاصدرا - که دلالت بر انس و الفت خاص حکیم سبزواری با ادعیه ماثوره صادر از اهل بیت عصمت و طهارت دارد - و شرح دعای صباح منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و شرح بر مثنوی - که اختصاص به شرح ایات مشکل هر دفتر از دفترهای مثنوی یافته است و وسعت احاطه و استیلائی او را بر ادب و فرهنگ عرفانی و لطف تفسیر او را بر دقایق و دشواری های مثنوی آشکار می سازد.

اما آنچه حکیم سبزواری را مشهور ساخته است، یکی کتاب اسرارالحکم او است که به درخواست ناصرالدین شاه، آن را به فارسی نوشته و به قول مؤلف «کتابی است جامع حکمت ذوقی و وجدانی و حکمت بحثی و برهانی» و دیگر شرح منظومه شامل مباحث علمی، خاصه نکات و دقایق منطقی و فلسفی است به نظم عربی مبین که از یک عالم فارسی زبان، در حکم اعجاز است و تلفیق تامی از فلسفه مشاء فارابی و ابن سینا و تفکر اشراقی سهروردی و تصوف و عرفان ابن عربی و کلام فخررازی و افکار فیلسوفان شیعی، نظیر میرداماد و صدرالدین شیرازی و عبدالرزاق لاهیجی، و خود به منزله نوعی تاریخ تفکر فلسفی اسلامی و ایرانی است که ارزشیابی افکار فلسفی او را در قلمرو فلسفه مقایسه‌ای هموار می‌سازد. این کتاب همواره از کتاب‌های آموزشی و مورد استقبال استادان و طالبان علم بوده است و افزون بر آن، معرّف این است که فرزاندگانی نظیر حکیم سبزواری چگونه میراث فلسفی را از گذشتگان خود اخذ کرده، سپس آنها را نظم و وحدت و هماهنگی و ارزش کاربردی بخشیده‌اند و با قلم توانای خویش از مشکلات لطایف و معضلات دقایق حکمت متعالیه در طی آثار خویش به رفع ابهام دست یازیده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

فارسی:

قرآن کریم.

آشتیانی، جلال‌الدین. ۱۳۶۰. مجموعه رسایل حاج ملاهادی سبزواری. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.

ابن زیادت، یوسف بن یحیی. ۱۹۵۸م. الشّوف الی رجال الصّوف. رباط.

ابن عربی، محمد بن علی. ۱۲۳۱هـ. ق. فوحات مکه. قاهره.

۱۳۷۰. کتاب المسائل. ترجمه سید محمد دامادی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی.

- ابوطالب مکی، محمد بن علی.؟. حیات القلوب فی کبیتة وصول الی المحبوب بهامش قوت القلوب.
جنید شیرازی، جنید بن محمود. ۱۳۲۸. شد الازار فی خط الاوزار عن زوار المزار. مقدمه و تصحیح محمد
قزوینی و عباس اقبال. تهران: مجلس.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۱۲. دیوان. تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
- دامادی، سید محمد. ۱۳۶۷. ابوسعید نامه، زندگی‌نامه ابوسعید ابوالخیر. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ . ۱۳۷۵. شرح بر مقامات اربعین یا مبانی سیر و سلوک عرفانی. تهران: دانشگاه تهران.
- سبزواری، هادی بن مهدی. ؟. اسرارالحکم. چاپ سنگی.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف. ؟. شرح باب حادی عشر. تصحیح مهدی محقق. تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۱۳. شاهنامه. تهران: بروخیم.
- فروزانفر، محمدحسین (بدیع‌الزمان). ۱۳۳۳. مآخذ قصص و تشبیهات منوی. تهران: دانشگاه تهران.
- ظل‌السلطان، سعود میرزا بن ناصر. ۱۳۶۲. تاریخ سرگذشت سعودی. تهران: بابک.
- عطار، محمد بن ابراهیم. ۱۳۲۱. تذکرة الاولیا. تصحیح محمد قزوینی. لیدن.
- عرفی، محمد بن محمد. ۱۳۳۵. جوامع‌الحکایات. تصحیح محمد معین. تهران: دانشگاه تهران.
- فارسی عمومی (آموزش دانشگاهی زبان و ادب فارسی). ۱۳۷۰ و ۱۳۷۴. تهران: دانشگاه تهران.
- کلیله و دمنه. ۱۳۴۵. با مقدمه ابن مقفع. تصحیح مجتبی منوی. تهران: دانشگاه تهران.
- گوینو، کنت دو. ؟. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی. ترجمه همایون فرهوشی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۵۸. کلیات شمس. تهران: امیرکبیر.
- _____ . ۱۳۷۱. منوی معنوی. به اهتمام نیکلسون. تهران: امیرکبیر.
- همایی، جلال‌الدین. ؟. «ملا اسماعیل اصفهانی حکیم». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.
ش ۱۳ و ۱۴. صص ۲۰-۳۳.

لاتینی:

Arnold, Arthur. 1877. *Through Persia by caravan*. London.